هو العلیم

اهمیت نظم و تدبیر و جایگاه آن در زندگی انسان

شرح حدیث عنوان بصری ـ تدبیر و نظم اجتماعی ـ

جلسه ۶۴

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ باللَه منَ الشَّيطان الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمنِ الرَّحيم

الحَمدُ لِلَّه رَبِّ العالَمين وَالصَّلوة والسَّلام عَلى

سَيِّد المُرسَلين و أشرَف النَّبيّين مُحمَّدٍ وَ آل ه الطَّيّبى ن

الطّاه رين

وَ اللَعنة عَلى أعدائِهم أجمِعين إلى يومِ الدّين

امام صادق علیه‌السّلام خطاب به عنوان بصری می‌فرمایند: **وَ لايُدَبِّرَ العَبدُ لِنَفسِهِ تَدبِيرَا** «بنده در قبال پروردگار خودش تدبیری نباید بیندیشد.»

راجع به این فقره و شعوب مختلفی که ممکن است از این فقره در شئون مختلف زندگی، زندگی به نحو عام که از او تعبیر به حکومت و سیاست مدن و یا زندگی به تعبیر خاص به معنای اشتغالات شخصی، چه در محیط کار و اشتغال به کسب و یا در محیط خانه و زندگی عائلی و یا در امور شخصیه که مربوط به شخص انسان است قرار شد که مطالبی عرض بشود.

تا بحال صحبت در مبانی حکومت اسلامی بود و بحث در اینکه در حکومت انبیاء چه ملاکهایی باید مورد توجه قرار بگیرد و چه مسائلی باید در این حکومتها بدان پرداخته بشود و از چه قضایا و مسائلی باید پرهیز بشود. مطلب در حد وسع جلسه‌و دوستان تا هفته پیش نسبت به مبانی حکومت اسلامی تمام شد. البته مطالب دیگری هم هست که انشاءاللَه به یک نحو دیگری دوستان و رفقا ممکن است از آن مطالب اطلاع پیدا کنند.

نکته انطباق این فقره امام صادق علیه‌السّلام با مطالبی بود که راجع به تدبیر و تقنین قوانین در حکومت اسلامی باید بدان پرداخته بشود. البته این مسأله در مورد سایر شئونی که عرض خواهد شد، هم مورد توجه قرار خواهد گرفت.

از یک طرف حضرت می‌فرمایند که بنده تدبیری نسبت به مسائل خودش نباید داشته باشد، در قبال پروردگار کارهای خودش را بر اساس تدبیر نباید قرار بدهد؛ از طرف دیگر آنچه را که ما طبق موازین عقلی و دلایل نقلی مشاهده می‌کنیم تنظیم دقیق امور

اجتماعی و امور شخصی براساس موازین و مبانی موضوعه عقلائیه و شرعیه است. چگونه بین این دو مطلب را وفق بدهیم؟

در جلسات گذشته صحبت به اینجا رسید که متقن‌ترین حکومتها و عالی‌ترین و راقی‌ترین اقسام حکومتها در دنیا و به طور کلی از ابتدای خلقت بشر تا انتهای آن براساس حکومت توحید است. فقط حکومت توحید است که می‌تواند آن ربط توحیدی بین انسان و بین پروردگار را به فعلیت برساند و از نواقص و قصورات در جامعه‌ای که آن جامعه ارتباط آنها با پروردگارشان ارتباط توحیدی است جلوگیری کند.

تمام حکومتها براساس یکسری افکار و نظرات و آراء شخصیه و توافقاتی است که از محدوده فکر بشر تجاوز نمی‌کند. بر همین اساس است که پس از مدتی به نقص یا نواقصی در آن قوانین می‌رسند و تبصره‌هایی را که برای آن قوانین وضع می‌کنند حکایت از همین، قصور نظرات و قصور آراء در کیفیت تقنین قوانین دارد. قانونی را وضع می‌کنند بعد متوجه می‌شوند فلان

گوشه‌اش لنگ است، قانونی را وضع می‌کنند بعد متوجه می‌شوند که با فلان طیف و با فلان مسأله ناسازگار است، قانونی را وضع می‌کنند بعد متوجه می‌شوند که با بقیه قوانین وفق نمی‌دهد، بعد شروع می‌کنند برای حل و فصل کردن و در اینجا دیگر آراء و نظرات مختلف مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. اما خدای متعال در قوانینی که وضع می‌کند، در آن قوانین قصوری نسبت به قانون دیگر مشاهده نمی‌شود؛ زیرا تمام این قوانین منبعث است از مبداء عصمت، عصمت نه به معنای نفس معصوم علیه‌السّلام، عصمت به معنای حقیقت مطلق ذلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ ... الحج، ٦ الحج، ٦٢ لقمان، ٣٠ آن حقیت مطلقه و حقیت لایتجزی و آن حقیتی که لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ فصلت، ٤٢. هیچ باطلی و هیچ نقطه نقصانی در این حقیت راه ندارد و امتزاج بین حق و باطل در قانون الهی وجود ندارد. این حقیت مطلقه است که منشاء برای تقنین قوانین است. بنابراین چطور می‌شود تصور کرد که در حکومت

انبیاء و در حکومت ائمه علیهم‌السّلام و یا در حکومت اولیاء الهی که از نقطه نظر اتصال نفس به نفس مبارکه ولایت کلیه امام زمان خودشان متصل شده باشند و مطلب را بدون واسطه نفسانی خیلی دقت کنید در اینجا مسأله را بدون وساطت نفسانی از همان مبداء وحی و یا مبداء ولایت تکوینیه و مطلقه اتخاذ می‌کنند دیگر در اینجا قصور، تقصیر، خلط و مزج بین حق و باطل نمی‌تواند به هیچ وجه من الوجوه معنا و مصداق پیدا کند.

در اینجا الآن این نکته در ذهنم خطور کرد گرچه مسأله یک جریان خصوصی بود، ولی حیفم آمد این مطلب را از رفقا و از دوستان دریغ کنم.

یک روز من نشسته بودم، یکی از افرادی که از دوستان مرحوم آقا بود در زمان سابق، قبل از انقلاب آمده بود برای دیدن ایشان، صحبت راجع به حکومت شده بود، خیلی عجیب بود، در همان زمانهایی که هنوز زمرمه بعضی از تغییرات و تحولات پیدا شده بود ولی مسأله‌ای شکل نگرفته بود و جریانی بوجود نیامده بود، راجع به این مسائل

دقیقاً به یاد ندارم که مرحوم آقا چه مطالبی را به آن شخص می‌فرمودند، اشکالاتی در ذهنش بود و خیلی مسأله عجیب بود در وقتی این مطالب مطرح می‌شد که عرض کردم هنوز مسأله‌ای بوجود نیامده بود و در ذهن شخصی شاید به طور کلی اصلًا خطور نمی‌کرد که تغییر کلی و تبدل اساسی در نظام حکومتی کشور بوجود بیاید، ایشان داشتند برای آن شخص شرایط حاکم اسلامی و حکومت اسلامی را بیان می‌کردند و اینکه از شرایط و خصوصیات حکومت انبیاء و حکومت اولیاء الهی این است که با آن مبداء ولایت مطلقه و مبداء خلافت کلیه الهیه ارتباط و اتصالی داشته باشد که دائماً بدون هیچ گونه تأخیری و بدون هیچ گونه فاصله زمانی و بدون هیچ گونه تأملی و بدون هیچ گونه دخل و تصرفی همان طور آن مطلب از ناحیه مقام ولایت بیاید و صرفاً زبان او و نفس او به عنوان معبر و به عنوان ممر و به عنوان واسطه برای کلمات ولی مطلق و امام زمان ارواحنا فداه قرار بگیرد. این شرط حکومت انبیاء الهی است. به این کیفیت وقتی که این مطلب را برای

آن فرد مطرح می‌کردند، بعد یک تأملی کردند در این موقع آن شخص رو کرد به ایشان و گفت شما در ارتباط با این مبداء در چه حال و در چه کیفیتی هستید؟ این سؤال سختی بود، یعنی می‌خواست در بزنگاه مطلب و در بزنگاه آن موقعیت خلاصه مچ ایشان را بگیرد که خلاصه شما در این موقعیت به چه نحو هستید؟ ایشان مدت مدیدی سرشان را پایین انداختند و من خیال می‌کنم می‌خواستند به یک نحوی از جواب دادن طفره بروند، هی می‌خواستند سرشان را بلند کنند ولی هی دوباره سرشان را پایین می‌انداختند و می‌خواستند خلاصه ... ولی دیدند از آن طرف، او هم ول نمی‌کند خلاصه منتظر پاسخ است و آن شخص هم از علماء بود و فعلًا به رحمت خدا رفته است خدا رحمتش کند و همه هم می‌شناسید اگر اسم بیاورم. بعد سرشان را بلند کردند و گفتند: چطور من الآن در طبقه دوم بودند بر افرادی که در این طبقه اول از زن و بچه و فرزندانم اشراف‌دارم، همین طور آن حضرت بر من اشراف دارد. این یک حرف شوخی نیست، این حرفی نیست که یک نفر عادی به زبان بیاورد؛ من این

مطلب را تا به حال نگفته بودم در ارتباط با این مسأله دیگر دیدم در اینجا جایش است که باید این مطلب گفته بشود.

خب از آن طرف هم که ما به اخلاق ایشان و به صدق ایشان و به صحت کلام ایشان واقف هستیم. اولًا شخصی بود که از نقطه نظر علوم ظاهری در عالی‌ترین حد از نظر و رأی قرار داشت چه در مسائل شرعی و یا مسائل فلسفی و عرفانی و یا در مسائل سیاسی و اجتماعی و از آن طرف هم موقعیت ایشان و خصوصیت ایشان چیزی نبود حالا چه مطلبی برای ما این قضیه ثابت می‌کند، دیگر قضاوت مطلب بر عهده رفقا است.

این حکومت حکومت انبیاء خواهد شد، حکومتی که امام صادق علیه‌السّلام آن حکومت را بدست بگیرد آن حکومت در آن عصمت مطلقه است، حکومتی که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام او را به دست بگیرد، در این حکومت عصمت است. حالا کار نداریم کارگزاران و حکام آن حضرت آیا بر طبق نظر و رأی امام علیه‌السّلام عمل می‌کنند و یا اینکه

آنها کوتاهی می‌کنند، به این کار نداریم. بودند افرادی در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که مخالفت می‌کردند. عبداللَه بن عباس خب مخالفت کرد، یا بعضی از حکام آن حضرت که حضرت آنها را مورد توبیخ قرار می‌دادند. اینها افرادی بودند که مخالفت می‌کردند، ولی چیزی که بود این بود که امام علیه‌السّلام نظرش و رأیش و مطالبی را که القا می‌فرمود و مسائلی را که مطرح می‌فرمود این مسائل و این مطالب عصمت محض بود. این نکته است و این مسأله در جای دیگر نیست. در کلام امام علیه‌السّلام حق مطلق است و در کلام من و امثال من اشتباه و خطا؛ و اشکالی هم ندارد و بالاخره ما بشر هستیم و بشر اشتباه و خطا می‌کند و این مسأله مهمی نیست و برای ما هم نقصی نیست، برای امام نقص است ولی برای ما نقص نیست، ما که فرد عادی هستیم اشتباه و خطا می‌کنیم. انشاءاللَه خداوند در صورتی که نیتی در کار نباشد می‌بخشد. اما اینکه ما بیاییم و خود را در جای امام علیه‌السّلام بنشانیم و کلماتی را که القا می‌کنیم و تعابیری را که می‌آوریم به نحوی باشد که بوی مشابهت و بوی تنظیر با

کلمات و تعابیر امام علیه‌السّلام را داشته باشد نعوذباللَه این مسأله جای سؤال دارد و باید به این مسأله پاسخ گفت.

بنابراین چکیده مطالب جلسات گذشته با دوستان این شد که محوریت حکومت در حکومتهای توحیدی و حکومتهای حقه بر اساس مسأله و محوریت توحید قرار دارد، این نتیجه و چکیده این مسائل گذشته.

خب از آن طرف امام علیه‌السّلام می‌فرمایند که بنده تدبیری در مسائل نباید داشته باشد. ما که این همه آمدیم گفتیم: تدبیر! باید در حکومت این کار را کرد، باید در حکومت آن کار را کرد، باید این قانون را رعایت کرد، باید عدالت باشد، باید رعایت شؤون همه باشد، باید عرض، ناموس، مال و جان همه افراد حتی اهل ذمه باید در حکومت اسلامی محترم باشد، باید ارزشها را در نظر گرفت، باید ضوابط را بر روابط ترجیح داد، و از این بایدها خیلی گفتیم و رفقا خیلی از این بایدها شنیدند، حالا کدام بکار آید آن را خدا می‌داند، این بایدها به عنوان تدبیر و عنوان تنظیم

عبد در برابر حکومت الهی و حکومت اسلامی باید به آن توجه بشود.

برای تطبیق این مسأله این نکته را باید عرض کنم: ما دو عالم داریم یکی عالم تکوین است و دیگری عالم تشریع، عالم تکوین عبارتست از عالم تقدیرات و نزول قضاء الهی در عالم قدر و در عالم تقسیم و در عالم مظاهر وتعینات و نشآت مادون. این عالم، عالم تکوین است، عالم تکوین یعنی عالم وجود و موجود، عالم ایجاد و هستی دادن و هستی بخشیدن. در این عالم آنچه که انجام می‌گیرد براساس تقدیرات الهی است که از لوح محفوظ در وقت خود و در زمان خود به واسطه وسایل و وسایطی در عوالم مادون بخصوص در عالم ماده و کون لباس وجود می‌پوشد. این عالم عالم تکوین است. بر این اساس خداوند انسان را خلق کرده است، به انسان ادراك داده، عقل داده و آن حقیقتی را که در وجود ملائکه قرار نداده است با آن مقام و با آن عظمت، آن حقیقتی را که حتی در وجود جبرائیل قرار نداده است، آن حقیقتی را که در وجود عزرائیل با آن

قدرت که تمام موجودات در برابر اراده و مشیت ملائکه مقرب خدا متواضع و خاضع هستند آن حقیقت را در وجود انسان قرار داده و بعد او را به لقب خلیفة الهی مفتخر کرده است. یعنی جبرائیل امین که تمام علومی را که بر علوم وجود افاضه می‌شود باید از دریچه نفس جناب جبرائیل عبور کند و به مقدار سعه وجودی هر وجودی در عالم وجود به آن مقدار نسبت به آن وجود افاضه می‌شود، وحی که برای انبیاء می‌آید به واسطه جبرائیل است، آن مراتب و صوری که برای اولیاء خدا کشف می‌شود به واسطه وجود جبرئیل است، آن علومی که در این دنیا در عالم ماده و عالم ظاهر پیدا می‌شود، تمام اینها جرقه‌هایی است که به واسطه حضرت جبرائیل بر اذهان و بر افکار زده می‌شود، اگر میکروبی کشف می‌شود به واسطه جبرائیل است، اگر اکتشافی در این دنیا و اختراعی می‌شود به واسطه جبرائیل است، اگر مسأله‌ای نقاب از چهره او برداشته می‌شود به واسطه جبرائیل است، تمام این خصوصیات و این علوم به واسطه جناب جبرائیل است، ولی

جبرائیل را خدا نفرمود: انی جاعلٌ فی الارض خلیفه، انّی جاعلك خلیفتی، من تو را خلیفه خودم قرار دادم، تمام قدرتها در برابر قدرت جناب عزرائیل همه متواضع و خاضع هستنند، وقتی که مرگ می‌آید دیگر بین شاه و غیر شاه فرقی نمی‌گذارد، بین مرجع تقلید و بین مقلد فرقی نمی‌گذارد، بین غنی و بین غیر غنی فرقی نمی‌گذارد، و یك ثانیه. .. فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ الأعراف، ٣٤ یونس، ٤٩ النحل، ٦١ وقتی اجل‌آنها بیاید اصلًا قابل کم و زیاد نیست. در همان وقت این مسأله انجام خواهد گرفت. واسطه کیست؟ واسطه جناب عزرائیل با این قدرتی که در عالم وجود دارد، خدا این را خلیفه‌اش نکرده اما خلیفه کیست؟

خلیفه انسان است. پس آن جوهره و آن مایه‌ای که در وجود انسان است و همان نشأت گرفته از مقام ذات پروردگار است که با خطاب. .. نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ... الحجر، ٢٩ ص، ٧٢ این مسأله را ابراز و اظهار فرموده است؛ این مسأله نشأت از ذات نسبت به سایر

مخلوقات الهی وجود ندارد، سایر مخلوقات الهی در مراتب مادون ذات منبع و مبداء و منشاء آنها قرار دارد، جناب جبرائیل منبع وجودش از مراتب اسم واحدیت و از مراتب اسماء کلیه الهیه است، اما این واقعیت که انسان خلیفة اللَه است و مانند نه مثل بلکه مثال وجود پروردگار است، در تك تك افرادی که در اینجا نشسته‌اند این مسأله وجود دارد. یعنی تمام افرادی که در این مجلس هستند قابلیت فرا رفتن و بالاتر رفتن از مقام اسماء کلیه و از ملائکه مقرب و رسیدن به مقام ذات را دارند که بواسطه این نکته به عنوان خلیفة اللَه از آن مسأله تعبیر آورده شده است. این مطلب مربوط به عالم تکوین است. براساس عالم تکوین خداوند عالم تشریع را مقرر فرموده یعنی عالم امر و نهی، عالم تکلیف، عالم مسئولیت، مسئولیت پذیرفتن.

خدای متعال ما را مکلف کرده است براساس آن تکلیفی که به ما متوجه می‌کند، بر آن اساس به آن نقطه مقصود و به آن فعلیتی که آن جهت خلیفة الهی را به منصه ظهور برسانیم و همه ما البته من خودم را

می‌گویم، شاید همه ما تعبیر غلطی باشد، خب عذر می‌خواهیم، خود ما از این مسأله غفلت کردیم و غفلت می‌کنیم و خود را به غفلت می‌زنیم و متوجه آن واقعیتی که اگر آن واقعیت را پی‌گیری کنیم، اگر به دنبال برویم و اگر این واقعیت را به مرتبه فعلیت دربیاوریم، با نکات و با توجهاتی که عالم تکلیف برای ما مقرر می‌کند، آن گاه مثال برای حضرت معبود و حضرت محبوب خواهیم بود که احادیث قدسی از این نکته پرده برمی‌دارند.

عبدی اطعنی حتی اجعلك مثلی او مثلی. **اطاعت مرا بکن در مقام تشریع تا از نقطه نظر تکوین تو را همانند خود کنم.** أقول للشیء کن فیکون و تقول للشیء کن فیکون من به شیء. **می‌گویم بوده باش، وجود پیدا می‌کند. تو می‌گویی بوده باش وجود پیدا می‌کند. این بوده باش و وجودی که پیدا می‌کند نه این مراتب ظاهری است که انجام می‌دهیم، نه این مسائل ظاهری است که بعضیها انجام می‌دهند، فرض کنید که مرده زنده می‌کنند، فرض کنید که یک صورتی را به صورت دیگر درمی‌آورند، اینها که مال پایین پایین‌های قضیه است.**

اقول للشیء کن فیکون. **من می‌گویم بوده باش**

یعنی در همه مراتب وجودی تو به هر نعمتی از نعمات من در همه اسماء کلیه من، در اسم بی‌نهایت علیم، در اسم بی‌نهایت قدیر، در اسم بی‌نهایت حی، به هر مقدار که می‌خواهی بگو و جلو برو، به هر مقدار که فکرت و سعه وجودی تو اقتضا می‌کند بخواه و ببین به دست می‌آوری یا نمی‌آوری. اینجا همان مقامی است که پیامبر اکرم از خداوند تقاضا می‌کرد: رب زدنی فیك تحیّرا. **خدایا تحیر مرا هی بیشتر کن. حیرت مرا در خودت بیشتر کن. خب یک چیز گیرش می‌آمد که می‌گفت: حیرت مرا در خودت بیشتر کن. تا در قلب و نفس او چیزی وارد نشود که حیرت معنا ندارد. این مقام تشریع است.**

براساس این مقام ما موظف هستیم طبق آنچه که خدای متعال به ما امر کرده می‌کند طبق آن انجام بدهیم. حالا در این چیزی که ما انجام می‌دهیم مطابق با تکوین او و مطابق با تقدیر او هم هست یا نیست این دیگر به ما مربوط نیست. بنده در مقام اطاعت باید آنچه را که مولا می‌گوید عمل کند. حالا آنچه را که مولا می‌گوید چیست و چگونه است، دیگر به او ارتباطی ندارد. آنچه را که مولا می‌گوید آیا در خارج هم جامه عمل خواهد پوشید یا نه دیگر به من

ارتباطی ندارد. آنچه را که مولا می‌گوید آیا او مطابق با خواست و مطابق با نیت من هست یا نه، او دیگر به ما ارتباط ندارد. جهادی که می‌کنیم باید براساس تکلیف باشد نه بیشتر، صلحی که می‌کنیم باید براساس تکلیف باشد نه کمتر، ارتباطی که در جامعه برقرار می‌کنیم باید براساس تکلیف باشد. ارتباطات ما، علائق ما باید براساس تکلیف باشد.

دوستی و مودتی را که بوجود می‌آوریم باید بر اساس تکلیف باشد. قطع دوستی و مودتی که می‌شود باید براساس تکلیف باشد. تمام مسائلی که در جوانب ما می‌گذرد باید براساس تکلیف باشد، چه ما از ممشای و عالم قضاء و عالم قدر مطلع باشیم مانند ائمه علیهم السّلام و مانند اولیاء بزرگوار الهی که پرده‌های ظلمت و نور هر دو از جلوی چشمانشان برداشته شده یا اینکه متوجه عالم قضا و قدر نباشیم. فردا نمی‌دانیم چه اتفاقی خواهد افتاد، از مآل این مسأله اطلاعی نداریم، خب نداریم که نداریم، این مسأله مهمی نیست، حالا اطلاع داشتن برای انسان چه نفعی دارد وقتی که انسان بداند مکلف است که بر طبق این راه و بر طبق این مسلک

عمل کند.

روی این جهت وظیفه یک بنده عمل بر طبق ظاهر است. آن ظاهر به هر کیفیتی که می‌خواهد باشد و باید طبق ظاهر جلو رود. مردم اقبال کنند یا اقبال نکنند، مردم روی بیاورند یا روی نیاورند. (چون بحث راجع به حکومت اسلامی بود، در سایر مسائل صحبت نمی‌کنیم. امروز فقط در این قسمت بحث و در نتیجه‌گیری که می‌کنیم فقط نسبت به این مطلب می‌پردازیم.) مردم به انسان رو بیاورند یا رو نیاورند، مردم از انسان خوششان بیاید یا خوششان نیاید، مردم به انسان به به و چه چه بگویند یا نگویند، مردم برای انسان حسابی باز بکنند یا نکنند، تعظیم و تکریم نسبت به انسان روا بدارند یا ندارند، تمام اینها از دیدگاه حاکمی که به آن جهت‌غیبی و آن ربط ولایی نسبت پیدا کرده است تفاوتی نمی‌کند. آن حاکم باید فقط و فقط نظام تشریع الهی را مورد توجه قرار دهد، چون در خیلی از اوقات مسأله تفاوت پیدا می‌کند. نظام عالم همان طوری که عرض شد نظام امتحان است. امتحان هم با دگرگونی و تغییر و تبدّل

پیدا می‌شود. یک مرتبه می‌بینی جمعیت طرف مقابل زیاد شد، در ذهن انسان یک شبه پیدا می‌شود، چرا الآن دور رسول خدا چند نفر بیشتر نیستند؟ پس این جمعیتی که دور رسول خدا بود کجا رفت. از این طرف شبهه پیدا می‌شود، از آن طرف قلوب مخالفین شادی می‌شود الحمدلله افراد کناره‌گیری کردند، الآن افراد کنار آمدند. ولی مؤمنین اینطور نیستند در آیه قرآن می‌فرماید: وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً الأحزاب، ۲۲ وقتی که مؤمنین این احزاب را ببینند که تجمع کردند و دست به دست هم دادند و لشکرها پشت لشکر و سیاهی‌ها پشت سیاهی دارند می‌آیند، مردم منافق و آنهایی که در قلوبشان تزلزل است آنهایی که یک مقداری متوجه شدند قضیه چیست، ولی این مقدار نیامده قلب آنها را در اختیار بگیرد. هنوز قلب آنها بین دو طرف ایمان و فکر در نوسان است، این گونه افراد یک مرتبه در وجودشان شک پیدا می‌شود، در آنها شبهه پیدا می‌شود. چرا؟ چون هنوز آن معیارهای سابق در ذهن آنها وجود دارد، هنوز آن مبانی سابق که حق را

در کثرت، در شایعات، در اشاعات، در آن مسائل چشم‌گیر، در آن مسائلی که‌خب طبعاً افراد دنیا برای رسیدن به مطاوِی دنیا از این گونه مسائل استفاده می‌کنند، از تظاهرات استفاده می‌کنند، از اجتماعات استفاده می‌کنند، از زیادی و کثرت آراء استفاده می‌کنند، از این خوش و بشها و تعظیم و تکریم‌ها استفاده می‌کنند، هنوز این موازین در دل اینها رسوخ پیدا کرده و بیرون نیامده، هنوز این مبانی در دل‌ها مستقر شده و چون این مبانی هست وقتی که یکی از آن مصادیق آن مبانی در خارج تحقق پیدا کند، قلب یک دفعه می‌آید این طرف. حالا این طرف رسول خداست، این طرف امیرالمؤمنین است، این طرف فرض کنید که امام زمان است (علیهم السلام) ولی این طرف یک نفر برای آنها به حساب می‌آید نه همه افراد. پیغمبر را یک نفر می‌بیند، امام زمان را یک نفر می‌بیند، اگر امام زمان همه افراد باشد خب دیگه اصلًا چشم نباید [غیر] او را ببیند، چشم نباید دیگر غیر از او را ببینید. به قول مرحوم سید احمد کربلایی اعلی اللَه مقامه وقتی که مرحوم کمپانی رضوان اللَه علیه

راجع به مسأله رؤیت کثرتی اشیاء و مسأله تشکیک وجود با مرحوم سید احمد صحبت می‌کند، مرحوم سید احمد جواب دندان شکن به ایشان می‌دهد مؤدبانه ولی بسیار دندان شکن می‌گوید: از مطاوی کلمات آن بزرگ استفاده می‌شود که خداوند چشم این بنده را به روی همه کثرات و ماسوای خودش کور گردانیده است و غیر از او را نمی‌بیند، خدا کورترش گرداند! یعنی این چشمی که غیر از خدا را نمی‌بیند، حالا شما بر این خلایق ده برابر هم اضافه کن، باز کور است. اگر آدم‌کور وارد این مجلس بشود، آدم نابینا در این مجلس ده نفر باشند نمی‌بیند، یک میلیون نفر هم باشد نمی‌بیند، تفاوتی نمی‌کند. اگر صد میلیون هم باز اضافه شود نمی‌بیند. چرا نمی‌بیند؟ چون نمی‌بیند. این دیدن برای کسی مؤثر است که چشمش ببیند. اما وقتی یک عارف چشم از غیر خدا می‌بندد و فقط او را می‌بیند و او را مستقل بالذات در همه عالم وجود می‌بیند و تمام خلائق را مرآت و به جنبه عرضی نگه می‌کند نه به جنبه استقلالی، گیرم بر اینکه فرض می‌کنیم فرض که اشکال ندارد، گرچه از نقطه نظر ریاضی و همین طور

از نقطه نظر فلسفی عقلًا محال است، هم از نظر ریاضی و هم فلسفی ،این عالم، اجرام سماوی کیهان و این عوالم منظومه و غیر منظومه کهکشان عالم وجود این الآن با این وسعت لایتناهایی که دارد، دو برابر شود باز آن جنبه غیر استقلالی‌اش سر جای خودش محفوظ است؛ این جنبه اتکای به پروردگارش باز سر جایش محفوظ است. گیرم بر اینکه این عالم وجود صد برابر بشود خب صد برابر بشود. یعنی چقدر الآن ما از کرات، از ستارگان، سیارات، کهکشانها، اجرام سماوی داریم، از نقطه نظر ریاضی و فلسفی غلط است ولی از نقطه نظر یک فهم عامیانه فرض می‌کنیم که این عالم وجود تبدیل به صد برابر بشود باز همه مخلوق هستند، هیچ وقت این صد برابر شدن اینها را خالق نمی‌کند. اگر دویست برابر بشوند باز دویست برابر مخلوقند، یک میلیارد برابر هم بشوند باز مخلوقند. از مخلوقیت یک پله بالاتر نمی‌روند، نه یک پله یک میل بالاتر نمی‌روند و خود را به خالقیت نزدیک نمی‌کنند.

این لیوان که الآن فرض کنید در کنار من هست اگر

این لیوان را این دوست محترم ما آب در آن نریزد این لیوان همیشه خالی خواهد بود. حالا اگر امثال این لیوان شما هزار تا در این اتاق بچینید تا یك شخصی نیاید این لیوانها را پر نکند این لیوانها خالی است. این هزار تا لیوان بشود دو هزار تا لیوان، باز پر نمی‌شود. صد هزار تا لیوان، هر چه بیشتر بشود احتیاج بیشتر می‌شود. زحمت آن پر کننده بیشتر می‌شود، هی باید کمرش را خم کند یکی یکی اینها را پر کند. البته برای خدا کاری ندارد. منتها اگر جنبه مادی داشته باشد، بخصوص که طرف دیسك هم داشته باشد خب دیگر سر صدمی همانجا می‌نشیند، در حالی که خداوند دارد که. .. اللَه الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ ... الأحقاف، ۳۳ از خلق اینها هیچ وقت خدا به ستوه درنمی‌آید.

این مسأله و این جهت آن جهتی است که در دیدگاه یک عارف است، عارف هیچ گاه به کثرت نگاه نمی‌کند. یکی از معیارهایی که خداوند به دست ما می‌دهد، همیشه عارف به وحدت نگاه می‌کند نه به وحدت به معنای یک وحدت نقطه‌ای و مشارٌالیه،

به آن وحدت ذهنی خودش عارف نگاه می‌کند. هزار نفر می‌آیند در مقابل یک عارف می‌ایستند، عارف تمام این افراد را مجسمه می‌بیند، همه اینها صحبت‌می‌کنند می‌گوید خب بالاخره یک ضبطی توی اینها گذاشته‌اند، دارند اینها حرف می‌زنند. فرض کنید که یک مجسمه، یک رُبات را شما در نظر بگیرید، بعد هم یک نوار در آن بگذارند، سپس از دهان این رُبات فرض کنید که صدا بیرون بیاید هیچ وقت در ذهن شما پیدا شده که این عقل دارد، شعور دارد، نه، برنامه است که پروگرامه شده، برنامه شده به آن داده‌اند، این طبق آن برنامه می‌اید کار می‌کند، دستش را تکان می‌دهد، صدایی از دهان او خارج می‌شود، فرض بکنید که صحبت می‌کند. ولی هیچ گاه این اعمال ظاهر شما را به شعور و به حیات او نمی‌رساند. هزار تای غیر از اینها هم انجام دهد باز شما می‌گویید این بدون شعور و بدون حیات است.

در دیدگاه یک عارف تمام مخلوقات عالم وجود حکم ربات را دارند، حکم مجسمه را دارند، مجسمه‌ای که آن جنبه تعلق و آن جنبه ربط است که

فقط به اینها حیات می‌دهد. آن جنبه اتکاء به پروردگار را از اینها بگیری همه اینها ربات هستند، همه اینها باد هستند، همه اینها بادکنک هستند، همه اینها عروسک هستند، هیچ وجود استقلالی در اینها ندارد. لذا می‌فرماید وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً الأحزاب، ۲۲ وقتی که مؤمنین احزاب را دیدند گفتند این همان چیزی است که خدا به ما وعده داده، وعده بهشت، وعده رفتن به نعمات الهی الآن پیدا شده، ای کاش ای احزاب شما زودتر می‌آمدید، ای کاش زودتر به جنگ اسلام می‌آمدید، ای کاش زودتر می‌آمدید تا اینکه خداوند آن توفیق شهادت را زودتر نصیب ما می‌کرد. چرا الآن آمدید؟ سال گذشته می‌آمدید. هذا ما وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً تسلیم آنها بیشتر می‌شود، ایمان آنها بیشتر می‌شود. اما کفار تا اینها را می‌بینند شروع می‌کنند لرزیدن! چه شد ای رسول خدا، تو که به ما وعده دادی، تو که به ما وعده دادی همه جا را می‌گیری، تو که به ما وعده دادی مکه را می‌گیری، یمن را می‌گیری، هند را می‌گیری، کذا را می‌گیری چه شد؟

الآن به یک ساعت کار ما تمام است. خب این یکی از ملاکهای برای دو طرف است. آن طرف، زیادی را ملاک می‌بیند و این طرف وحدت را ملاک می‌بیند. آن جهتی را که خدا در او قرار داده او را ملاک می‌بیند.

حالا به یک مسأله اشاره می‌کنیم. عالم وجود که همان عالم تشریع است، یعنی در کنار عالم تشریع به جریانش ادامه می‌دهد، برای این مسائل و برای این کمالات نظام امتحان را خداوند قرار داده. در این نظام امتحان است که اصلًا مسأله تشریع مفهوم پیدا می‌کند، مساله تشریع هویت خارجی پیدا می‌کند. اگر امتحان نباشد خب همه به یک منوال حرکت می‌کنند، اگر تغییر و تبدّلات نباشد همه یک نحوه حرکت می‌کنند، همانطوری که خدای متعال برای هدایت مردم و برای به فعلیت درآمدن آن استعدادات مبانی را قرار داده، کتاب آورده، مطالب بیان کرده، برای توجه و اسوه قرار دادن در مسائل بزرگانی را در اختیار قرار داده است؛ همین طور در کنار این‌قضیه شیطان مطالبی را به همان کیفیت می‌آید

قرار می‌دهد. یعنی عالم، عالم امتحان است دیگر، اگر حضرت موسایی بیاید با ید بیضا و با آن عصای مخصوص در کنارش سَحَره هم قرار می‌دهد، آنهایی که می‌آیند و چشم مردم را گول می‌زنند و احساسات مردم را در اختیار می‌گیرند، آنها هم همین طور در کنارش می‌آیند. اگر فرض بکنید که حضرت موسی با معجزاتش می‌آید، سامری هم از آن طرف می‌آید و یک کارهایی را انجام می‌دهد که آن افرادی که باید گول بخورند و فریب بخورند و مورد امتحان قرار بگیرند آنها هم می‌آیند این را هم می‌بینند.

بله آن سحره به حضرت موسی گفتند قالُوا یا مُوسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ الأعراف، ۱۱۵ اول من القی یا تو می‌اندازی، اول تو بیا نشان بده. خلاصه اول بیاور آنچه را در آستین داری به ما نشان بده یا اینکه ما شروع کنیم. حضرت موسی قالَ أَلْقُوا شما اول آنچه را دارید بیاورید. خب شاید حضرت موسی خواسته اولًا احترام آنها را نگهدارد، در مقام تواضع می‌گوید: نه، شما بفرمایید. بالاخره شما چند نفر هستید، جمعیت‌تان بیشتر است. یا اینکه نه، او

در يك مقام اطمينان و در يك مقام اعتمادی هست ... فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ ... الأعراف، ١١٦ ببينيد شيطان نمی‌آيد يك كنار بايستد و دست بسته همين طور نگاه كند و ببيند كه پيغمبری آمد و با مسائل ظاهر دارد می‌آيد جلو و مردم را در اختيار می‌گيرد. يد بيضا مسأله ظاهر است، عصا مسأله ظاهر است، اژدها شدن و حيه شدن و مار شدن مسأله ظاهر است، می‌گويد هان تو با مسأله ظاهر می‌آيی من هم با ظاهر می‌آيم؛ تو عصا می‌آوری كه تبديل به اژدها بشود، من هم سحر را به اين مردم ياد می‌دهم كه با سحر و جادو و امثال ذلك تحريك قوايی را بكنند و به واسطه آن، امور غير عادی از آنها سر بزند، لذا سحر و جادو و اينها ما داريم. فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ چشم مردم را تسخير كردند، به سحر در آوردند اعين و نظرهای مردم را. .. وَ جاؤُ بِسِحْرٍ عَظِيمٍ الأعراف، ١١٦ خيلی سحر بزرگی آوردند. اين شبكه‌های اينها و اين طنابهايی كه در دست داشتند با همان اراده نفسانی كه از آنها در ملكوت اين شباك وارد می‌شد و صور مثالی آنها را تصرف می‌كرد

شروع کرد نفس اینها را دستخوش این تغییرات در آوردن، یك دفعه دیدند اینها دارد حرکت می‌کند. این که ریسمان بود اما الآن تبدیل به مار شده دارد همین طور حرکت می‌کند (وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى أَنْ أَلْقِ عَصاكَ فَإِذا هِيَ تَلْقَفُ ما يَأْفِكُونَ)[1] به موسی ما گفتیم حالا تو عصایت را بیانداز، این عصا تمام افك، افك یعنی خلاف، افك یعنی خلاف واقع، یعنی تهمت یعنی مسأله خلاف حق را مطرح کردن، آن افك آنها را بلعید، آن خلاف واقعی که آنها بوجود آورده بودند آن را گرفت بلعید. یعنی وقتی آن عصا را انداخت یك مرتبه تمام آنچه را که آنها، همه آنها را خورد و مردم دیدند دیگر چیزی نماند. درست نشد. و وقع الحق و بطل ما کانوا یعملون. اینجا موقع امتحان است. بسیار خوب موسی آمد این عمل‌را انجام داد، سحره آمدند این عمل را انجام دادند، نتیجه کار چه شد؟ نتیجه این شد که غلبه با موسی شد. اینجا مردم باید تصمیم بگیرند. خوب دیدید دیگر، جلوی چشم همه مردم هم بود. مردم در

---

[1] ۱- سوره الاعراف (۷) آیه ۱۱۷

اینجا باید تصمیم بگیرند.

دو دسته در اینجا بودند: یک دسته سحره، اینها ایمان آوردند، تصمیم گرفتند. متوجه شدند تا حالا در باطل بودند، متوجه بودند که تا به حال بر خطا رفتند و وقتی که دلیل و بینه الهی برای آنها روشن شد اینها فوراً قبول کردند؛ مطلب تمام. فرعون هم گفت: می‌گیرم، می‌کشم، تکه تکه می‌کنم. گفت هر کاری می‌خواهی بکن بکن، ما مسأله را یافتیم. این یک دسته.

دسته دوم همین مردمی که دارند نگاه می‌کنند خوب چرا قبول نکردید؟ بالاخره دیدید. شما هم دیدید، شما هم این مسأله را دیدید، شما هم به این نکته باطل پی بردید، شما هم این حق را مشاهده کردید. چرا شما اسلام نیاوردید؟ اینها دستخوش عذاب الهی می‌شوند. پس بنابراین ما می‌بینیم در اینجا شیطان می‌آید و در کنار این مسأله برای خودش دام قرار می‌دهد. در کنار این راه انبیاء و در کنار راه اولیاء این هم می‌آید دام قرار می‌دهد. تازه این دامها دامهای ظاهری است، حالا برویم توی دامهای

باطنی. در مقابل واقعیت می‌آید مکاشفه دروغ قرار می‌دهد، در مقابل واقعیت می‌آید خواب دروغ قرار می‌دهد، در مقابل واقعیت می‌آید مسائلی را به نظر انسان می‌آورد که انسان خیال می‌کند اینها درست است. این مسأله ظاهر.

مسأله باطن هم در آنجا به جای خود. ملاک آن مبانی است. اینجاست که باید انسان در این دو واجهه و در این دو مسأله‌ای که مواجهه با حق و مواجهه با باطل است آن ملاکاتی را که آن ملاکات هیچ گونه خدشه برنمی‌دارد و با موازین شرعی و عقلی آن ملاکات تثبیت شدند آنها را به کار بگیرد. اینجا دیگر شیطان نمی‌تواند بیاید جلو و لنگ بیاندازد، اینجا دیگر شیطان دستش باز می‌شود. لذا دارد شیطان از هر جایی من بر این بنی‌آدم وارد می‌شوم، در جلوی او قرار می‌گیرم، پشت سر او را می‌بندم، در سمت راست او واقع می‌شوم، در سمت چپ تمام راهها را بر او می‌بندم.

بر طبق روایتی داریم که شیطان نسبت به بنی‌آدم اصلًا مانند دم و مانند خون در رگهاست. ما به این نفس خودمان به همین وجود، به همین وجود

فیزیکی از خون نزدیکتر سراغ داریم. حیات تمام سلولهای ما به واسطه خون است، این خون را قطع کنند در عرض چهار دقیقه مغز از کار می‌افتد، در عرض چند دقیقه در عرض یک ساعت قلب از کار می‌افتد، در عرض شش ساعت چشم از کار می‌افتد، تمام اعضا همان لحظه از کار می‌افتند. این خون را اگر بگیرند یکی یکی این سلولها آن ماده حیاتیشان را از دست می‌دهند، با ترکیباتی که در هوا و امثال ذلک پیدا می‌کنند، کم کم از آن حالت طبیعی خارج می‌شود و بعد متعفن می‌شوند و بعد از بین می‌روند.

نزدیک‌ترین شیء به بدن انسان و به تمام سلولهای وجودی ما خون است‌که به واسطه خون آن سلولهای بدنی ما ارتزاق پیدا می‌کنند. خون می‌آید در کنار سلول قرار می‌گیرد، به واسطه یک مایعی که بین آن سلول را و بین خون را ارتباط می‌دهد آن مواد غذایی داخل در آن مایع می‌شوند، چون آن سلول در داخل آن مایع قرار دارد آن مکش می‌کند و آن غذاها را به خود می‌گیرد. اگر این قضیه نباشد تمام سلولها همه از کار می‌افتند. شیطان اینطور در وجود ماست،

تصور نکنیم که ما فقط از نقطه نظر ظاهر.

این خیلی مسأله مهمی است. این مطلب را امروز بی‌دلیل عرض نمی‌کنم. این مسأله بسیار مسأله حساس و مهمی است و ما باید بدانیم که این کلکهای شیطان دستمان باشد، فریبهای شیطان دستمان باشد، به صورت پیغمبر می‌آید خودش را بر ما جلوه می‌دهد، به صورت ملک می‌آید خودش را بر ما جلوه می‌دهد.

مرحوم آقا می‌فرمودند: یکی از افراد آمده بود پیش یک بزرگی و گفته بود من حالاتی دارم وقتی که داشت حالاتشان را برایش تعریف می‌کرد، می‌گفت مرا این طور می‌برند، ملائکه می‌آیند مرا از زمین برمی‌دارند، جسم در روی زمین است روحم می‌رود بالا، از این مطالب هست، کم و بیش وجود دارد و آسمان اول می‌روم اشیاء را می‌بینم، آسمان دوم را می‌بینم تا به آسمان چهارم در آنجا مرا سیر می‌دهند و برمی‌گردانند. خلاصه حالات خوشی داریم. آن شخص گفت وقتی به آن آسمان چهارم رسیدی یک بسم اللَه بگو، بسم اللَه که کفر نیست یک بسم اللَه‌بگو. همین که به آسمان چهارم رسیدم

بسم اللَه گفتم یک مرتبه دیدم مرا از آن بالا همین ملائکه‌ای که با چه عزت و احترام و تکریم و تخت روان می‌آوردند از آنجا چنان با مغز از آن آسمان چهارم مرا زدند که خوردم زمین و وقتی که بلند شدم دیدم در کنار یک پیت سطل آشغال و زباله، من در آنجا افتادم و یک بوی تعفنی تمام فضای مرا فرا گرفته. یعنی محیط آلوده و لجن را به صورت بهشت و به صورت عنبر و نسرین برای انسان شیطان درمی‌آورد. این مال مجرای باطن است. خیلی باید حواسمان جمع باشد! اینطوری مسأله را آسان نگیرید، خیلی مسأله مهم است، محیط متعفن را به صورت یاس و نسترن برای ما درمی‌آورد. آن وقت همه اینها به خاطر این است که نفس آمده و مسخر شیطان شده، شیطان آمده بر او دست انداخته، آن مبانی را کنار گذاشته، آن موازینی که آن موازین را باید جامه عمل بپوشاند آن موازین را کنار گذاشته، وقتی کنار می‌گذارد خوب شیطان که یک دفعه نمی‌آید یک صورت قبیحی را برای او بیاورد، به یک صورت هیولا بیاید، به یک صورت اختاپوس بلند

شود بیاید برای انسان جلوه کند. خوب طبعاً انسان فرار می‌کند، طبعاً انسان از صور وقیحه و صور قبیحه تنفر دارد او می‌آید مثال انسان را مطابق با خواست خودش در می‌آورد، صور مثالی را که ما باید ببینیم آن صور مثالی را رنگ‌آمیزی می‌کند، نقش می‌بندد، شروع می‌کند به تصویر کشیدن. نقاش است دیگر، نقاش نقاش است، اصلًا معنای نقاش یعنی به هر کیفیت آن نقشه را مطابق با ذهن خودش درمی‌آورد. الآن در مقابل من ساعت است این صورت ساعت را نقاش می‌آید و از حالت دایره خارج می‌کند، به حالت بیضی. این صورت ساعت را از حالت دایره خارج می‌کند به حالت مربع، و شکلی را می‌سازد. این افرادی را که فرض کنید این فیلمهایی که می‌سازند این فیلمها چیست؟ یک نفر می‌نشیند پشت میز شروع می‌کند صحنه‌سازی کردن، یک نفر را دزد می‌کند، یک نفر را قاتل می‌کند، یک نفر هم مقتول می‌کند، چند تا ماشین درست می‌کند اینها را توی سر همدیگر می‌زند دو ساعت بنده و سرکار را سر کار می‌گذارد این می‌شود شیطان. تمام این چیزهایی را که ما می‌بینیم همه می‌شود شیطان، همه

این فیلمها شیطان است، اصلًا نه صورت خارجی دارد، کی توی آن صحنه بوده که فیلم برداشته. حالا بر فرض هم بوده به چه درد ما می‌خورد؟ یک نفر نشسته پشت میزی ذهن جوالی دارد، این طرف و آن طرف شروع می‌کند هی هیجان می‌دهد این قضیه را بالا می‌برد، می‌کشد، هی گسترش می‌دهد، هی ذهن مخاطب را در حال انتظار و توجه قرار می‌دهد، آخر یکی زد یکی را کشت بعد هم چند نفر آمدند گرفتند او را چند ساعت؟ دو ساعت وقت ما تلف شد و به هوا رفت. این می‌شود شیطان این یک قسم است.

یک قسم هم صورت مثالی ما را می‌اید در ان تغییر ایجاد می‌کند. ما می‌بینیم واقعاً هم می‌بینیم، در دیدن اشتباه نمی‌کنیم، می‌بینیم ولی آنچه را می‌بینیم واقعیت است یا آنچه را که می‌بینیم او ساخته و پرداخته است!

یک روز یکی از افراد از شاگردان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بودند، من مدتی بود که یک مطالبی از او می‌شنیدم، مطالبی می‌شنیدم که با موازین نمی‌توانستم آن مطالب را وفق بدهم، نسبت به

حالش می‌دیدم کم کم حال این دارد تغییر می‌کند، در همان زمان سابق قبل از زمان انقلاب این مسأله کم کم بروز و ظهور پیدا کرد و بعد سالهای بعد دیگر یک لباس عملی و جامه عملی به خود پوشید. من دیدم این حالاتشان کم کم دارد تغییر پیدا می‌کند. البته خوب گاهگاهی مرحوم آقا تذکراتی به او می‌دادند ولی ظاهراً او ترتیب اثر نمی‌داد. یک روز به من گفت فلانی به اعتقاد شما اگر یک شخصی که در ارتباط با استاد هست خوب در زمان ایشان بود دیگر، در زمان مرحوم پدرمان بود و بعد خود این با امام زمان ارتباط پیدا کند آیا دیگر باید دوباره به استاد مراجعه کند یا نه؟! دیگر آن ارتباطش با امام زمان کافی است؟! من به ایشان گفتم: آیا آن امام زمان دستوراتی که می‌دهد موافق با دستورات استاد است یا مخالف است؟ اگر موافق باشد پس بین استاد و امام زمان فرقی نیست، دیگر نباید اطاعت بکند. چه معنا دارد! اگر مخالف هست شما باید در اینجا به فکر فرو بروی چرا دستورات امام زمان مخالف با دستورات استاد درآید؟! مگر نه این استاد است که تو را به این امام زمان رسانده، پس چرا حالا دیگر

دستوراتش مخالف است، پس تو باید در استاد شک کنی یا در امام زمان باید شک کنی؟ یک کدام از این دو تا و چون این استاد جنبه ظاهر دارد نه صور مثالی و ممکن است آن امام زمان تو صورت مثالی داشته باشد نه چهره واقعی، پس بنابراین باید استاد را فعلا به او تمسک کنی و از او دست برداری زیرا این مورد اعتماد توست. این قضیه برایش یک قدری گران آمد. از این قضیه سالها گذشت. کم کم این حالش عوض شد، حالش تغییر پیدا کرد و من آثار کدورت و تاریکی را در چهره او می‌دیدم. بعداً مطلع شدیم که اصلًا این با بعضی از گروهها ارتباط دارد و با بعضی از افراد و با بعضی از مسائل و خلاصه حالا بیش از این توضیح نمی‌دهم و به طور کلی اصلًا مسأله‌اش فرق کرد و حالاتش به طور کلی تغییر کرد.

یک روز من در منزل مرحوم پدرمان نشسته بودم در همان منزل بیرونی در مشهد. ایشان یکی از رفقا را صدا زده بودند گفته بود که من می‌خواهم تهران بروم. ایشان گفته بود برو پیش فلان شخص بگو فلانی گفته است آن امام زمانی را که شما می‌بینی آن

امام زمان نیست بلکه او شیطان است. ما این مطلب را به شما گفتیم تا اینکه یک وقت نیایید و بگویید بزرگان مسأله را متوجه شدند و به ما تذکر ندادند. ایشان آمد در تهران و به آن شخص مراجعه می‌کند، در مغازه‌اش می‌رود می‌بیند بله خیلی بساط خیلی مهیا است و افرادی در آنجا هستند و منتظر دستور و خلاصه عرض ادب و سایر مطالب‌دیگر. ایشان خیلی صریح و جلوی همه این مطلب را می‌گوید که فلان شخص به شما پیغام داده و اینطور گفته. خیلی منقلب می‌شود و سرش را پایین می‌اندازد. وقتی آن شخص برای من تعریف کرد بعد سرش را بلند کرد و گفت نخیر، ایشان اشتباه می‌کند، من اشتباه نمی‌کنم. خوب و بعد به همین کیفیت قضیه جلو می‌رود و جلو می‌رود در حالتی که خوب مسأله از نقطه نظر فنی و از نقطه نظر حجت برای او تمام شده بود. در یک مجلسی وقتی که من با او صحبت کردم این مسأله را برای او تمام کردم. ولی در اینجا می‌بینیم که مطلب چطور است، می‌رود دوباره همان قضیه قضیه سحره. قضیه روشن شد دیگر. خوب چرا قبول نمی‌کنی وقتی که مسأله روشن می‌شود،

وقتی مسأله واضح می‌شود، خوب چرا قبول نمی‌کنی؟ البته خلافش هم بوده که یک همچنین مطلبی اتفاق افتاده. بعد وقتی که مسأله روشن می‌شود آن طرف قبول می‌کند و بعد راهنمایی پیدا می‌کند و بعد راهش باز می‌شود و در همان طریق قرار می‌گیرد. این قضیه قضیه شیطان و این قضیه قضیه امتحان است و این یکی از اسرار الهی است.

یکی از اسرار الهی این است که به همان کیفیتی که یک ولی خدا یا امام علیه‌السّلام در مسیری حرکت می‌کند و به آن کیفیت و به همان طریق مردم را راهنمایی می‌کند شیطان می‌آید مانند او مطلب را برای این گروه بیان می‌کند و برای این گروه روشن می‌کند. امیرالمؤمنین لشگر به سمت شام بسیج می‌کند، معاویه از آن طرف لشگر بسیج می‌کند. امیرالمؤمنین می‌آید نماز می‌خواند، نماز جمعه می‌خواند، با تمام افراد. معاویه هم می‌آید آن طرف نماز می‌خواند، نماز جمعه می‌خواند. امیرالمؤمنین می‌آید در اینجا با قرآن استناد می‌کند همین عمروعاص می‌آید قرآنها را بر سر نیزه می‌کند این

شیطان است دیگر، شیطان می‌آید این کارها را انجام می‌دهد.

در زمان خلافت قضیه چه بود؟ قضیه مگر غیر از این بود که همین کثرت جمعیت آمد حق را از امیرالمؤمنین غصب کرد و آن سامری و عجل او، گوساله و عجل او، عمر و ابابکر را آورد بر خلافت نشاند؟! مگر همین جمعیت نبود؟ امیرالمؤمنین نان جو می‌خورد این عمر هم نان و سرکه می‌خورد. هان این هم همین را می‌خورد، مردم هم می‌دیدند. او که نمی‌آمد بوقلمون و فرض بکنید قرقاول از هندوستان بیاورد برایشان، نه می‌خورد و جلوی مردم هم تظاهر می‌کرد. و تمام این. اما وقتی که نوبت به حق می‌رسید و وقتی که می‌آمد آن شخص از او سؤال می‌کرد در جواب آن مسائل می‌ماند. خوب به جای اینکه حق را بدهد دستش، نه نمی‌داد. چرا نمی‌دهی؟ چرا حق را به علی نمی‌دهی؟ چرا می‌گویی لا اتحمله حیاً و میتاً زنده و مرده‌ام نمی‌توانم این حکومت علی را تحمل کنم. چرا؟ اینها همه شیطان است. آن نان و سرکه‌ای که این می‌خورد، اگر دنیا را برلیان می‌کردند و در انگشترش

قرار می‌دادند، اینقدر برایش لذت بخش نبود، آن ریاست، آن التذاذ نفسانی که به واسطه‌حکومت بر مردم برای انسان پیدا می‌شود، نه غذا می‌تواند به آنجا برسد، نه سایر لذات می‌تواند به آنجا برسد. آن کیف نفسانی که برای شخص است اینها نباید ما را گول بزند. باید مطابق با موازین و مبانی انسان حرکت کند. حالا این نحوه عمل کردن اینکه یک روز مسأله تغییر پیدا می‌کند فردا آن طور می‌شود، پس فردا اینطور می‌شود، در حرکت یک عبد نباید اثر بگذارد.

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند به همه افراد در زمان قبل از انقلاب، در آن زمانی که با مرحوم آیت الله خمینی در آن مسائل انقلاب با هم همکاری داشتند، تشریک مساعی داشتند، افرادی که وارد در این گروه می‌شدند و در آن جریان خاص ایشان و ارتباط بین مردم با آن به اصطلاح مبداء برای این حرکت فراهم می‌کردند، شرط اصلی را عبودیت و اخلاص در عمل می‌دیدند، می‌گفتند که عملت همیشه باید خالص باشد، در هر حرکتی که می‌کنی باید خلوص نیتت را حفظ کنی. اگر یک روز این حکومت به

نتیجه رسید نباید توقع داشته باشی که تو را وزیر و وکیل کنند! نباید توقع داشته باشی که تو را رئیس مجلست کنند، نباید توقع داشته باشی. عملت را الآن باید درست انجام بدهی بعد حرکت کن. اگر نمی‌توانی نیا. الآن عملت را باید خالص کنی، فردا آمدند گفتند آقا ما به شما نیاز نداریم، نیاز ندارید که نداشته باشید، نباید ناراحت بشوی، نباید بگویی چون من در زندان رفتم پس حق با من است. التفات می‌کنی. نباید بگویی چون من شکنجه دیدم پس من باید بشوم‌رئیس، وکیل و وزیر. از این چیزها نباید باید بگویی. چون این انقلاب بدست من بوده، اگر یک شخص دیگر که اصلح از من و افضل بر من است نباید بیاید جای من را بگیرد. نه اگر این کار باشد اینکار مال نفس است، خوب با بقیه چه فرقی می‌کنی؟ بقیه افراد در انقلابات، در تبلیغات، در بیا و برو در سایر کشورها می‌آیند جلو برای کاندیداها زحمت می‌کشند، پول می‌دهند، خرج می‌کنند که وقتی که این جناب شد کاندیدا فلان کار انجام بدهد. الحمدلله این که در ما نیست حالا مربوط به کشورهای دیگر فلان کار را انجام بدهد، فلان جنس

را رد کند، فلان تسهیلات را فراهم کند، فلان مال را چه کار بکند. اینها، این بازاریها و این طرف و آن طرف و کارخانه‌دارها و اینهایی که فرض کنید در سایر کشورها می‌آیند برای کاندیداها مسائلی را به وجود می‌آورند، تبلیغات می‌کنند و چه و چه می‌کنند، مقصودشان چیست؟ برای رضای خداست؟ آنی که این کاندیدا را می‌آید به رأس می‌نشاند برای رضای خداست، خدای توی کار اونها نیست. او فقط برای اینکه وقتی که او می‌آید او را وزیر بکند، او را وکیل بکند، او را منشی بکند، او را فرض کنید که موانع و مسائل طبیعی را برای او بوجود بیاورد برای این این کار می‌کنند.

اما مرحوم آقا از اولین حرفی که به آن فردی که می‌آمد می‌زدند از آن اول گرفته تا بقیه دقت کنید از آن اول تا بقیه اول حرفی را که می‌زدند این بود که اگر نیتت برای خدا نیست نیا! اول برو نیتت را خالص بکن، با نفست ور برو، مطلب را پایین‌و بالا بکن. وقتی که این مسأله برای تو تثبیت شد، وقتی که نهایت قضیه برای تو روشن شد، بنا را بر این

بگذار که یک مسئولیت به تو نخواهند داد. بنا را بر این بگذار که یک نفر تکریم تو را نخواهد کرد، بنا را بر این بگذار که یک نفر کمترین احترامی به تو روا نخواهد داشت، وقتی که دیدی حالا مساوی شد، حالا پاشو بیا آن وقت چند نفر می‌آیند؟ هیچی یک نفر هم نمی‌آید آن وقت بیا، این می‌شود «لایدبر العبد تدبیرا» بنده نباید تدبیری برای خودش در حکومت داشته باشد که اینکار را بکنم برای این، این عمل را انجام بدهم. برای اینکه به این نتیجه برسم این عمل را انجام بدهم. برای اینکه به این منفعت برسم! نه عبد می‌گویند آقا برو جلو برو، بگویند: بایست. بگویند: حرکت کن، حرکت کن. عبد است بروم اینجا. چه کار دارد به اینکه الآن به نتیجه می‌رسد یا به نتیجه نمی‌رسد. چه کار دارد به اینکه اگر من این کار را انجام بدهم چه منافعی بر من مترتب خواهد شد. به این کار ندارد. چرا کار ندارد؟ چون به یک مطلب اهمی مشغول است او دیگر. تمام این حکومتها را ربات می‌بیند. او تمام این افراد را مهره می‌بیند اون تمام این جریانات را فقط در یک مسیل و یک نهری که آن نهر در حال حرکت است و

می‌خواهد به دریا برسد. او دارد به دریا نگاه می‌کند، او دیگر فرد نمی‌بیند، او دیگر نماینده نمی‌بیند، او دیگر وکیل نمی‌بیند، او وزیر نمی‌بیند، او رئیس‌جمهور نمی‌بیند، او رهبر نمی‌بیند، او هیچ کس را نمی‌بیند، و فقط خدا را می‌بیند و بس. همین. آمدند بردند شکنجه‌اش کردند. بودند از این افراد! از این افراد بودند. خدا رحمت کند مرحوم آیت اللَه دستغیب را، ایشان از جمله افرادی بود که من می‌توانم بگویم ایشان مصداق این قضیه و این مسأله بود. بسیار مرد بزرگواری بود و من از این جهت اسم ایشان را می‌برم که خوب البته نسبت به دیگران اطلاع کافی ندارم. ولی چون ایشان را می‌شناختم و می‌شناسم و مقامات ایشان برای بنده محرز است، از این نقطه نظر ایشان از زمره این افرادی بود که به این مطلب مرحوم آقا توجه داشت؛ بارها می‌فرمود: در شدائد هر وقت شیطان می‌خواهد بیاید و برای من شبهه‌ای ایجاد کند آن کلام آقا سیدمحمدحسین در ذهن من می‌آمد که آقا نیتت را اول خالص کن بعد بیا! این همیشه جلوی من را می‌گرفت. خیلی خوب

است دیگر. مسأله خیلی مسأله مهمی است تا اینکه یک نفر تمام این زحمات را برای این انجام می‌دهد که وقتی که به نتیجه رسید فلان پست را پیدا کند، فلان مقام را پیدا کند، اگر در فلان قضیه کاندیدش نکردند دیگر قلم را بردارد و هر چه می‌خواهد در روزنامه نثار کند. این می‌شود حکومت غیر انبیاء.

حکومت انبیاء در آن عبودیت است، حکومت انبیاء حکومت مالک اشتر است، همین مالک اشتر فرمانده بود اگر در یک جا امیرالمؤمنین می‌گفت مثل یکی از افراد برو، فرمانده کسی دیگری باشد، خم به ابرو نمی‌آورد، خدا را هم شکر می‌کرد، خدا را هم شکر می‌کرد، الحمدلله راحت شدیم. حالا بالاخره علی یک وظیفه به گردن‌ما انداخته، حکومت انبیاء حکومت محمد بن ابی‌بکر بود که از طرف آن حضرت والی مصر شد. حکومت انبیاء حکومت اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بود، حکومت سلمان. سلمان کیسه نان خشک را انداخته بود روی دوشش سوار الاغ شده بود، یک چوب هم دستش گرفته بود آفتابه این آقا حاکم عراق شده مثلًا آمده، از طرف عمر آمده بود، می‌خواهد حکومت

عراق و مداین و اینها را و ایران و همه اینها در زیر سلطه جناب سلمان بود دیگر، سوار الاغ کیسه نان پشتش و آفتابه، آمدند به او گفتند: حاکم را ندیدی دارد می‌آید؟ آمده بودند به استقبال. گفت: کی؟ گفتند: سلمان. گفت: چه کارش دارید؟ گفت: هیچی آمدیم به استقبالش گفت: حالا دارالاماره را به من نشان بدهید. گفت: خود من هستم. اینها با آن مبانی آمده بودند به استقبال حاکم دیدند همه چیز به هم ریخت. این یک فرض بکنید که درویش فقیر آسمان جل آمده اینجا و می‌گوید من حاکمم! شما چه می‌خواهید؟ شاخ می‌خواهید؟ شما کلاه کذا می‌خواهید؟ شما الماس کوه نور و دریای هند و این حرفها می‌خواهید بنده روی سر و تاجم بگذارم؟ اینجور در میان مردم با افتخار و با عزت و با رفعت و اینها حرکت بکنم این است؟ نه.

پس کلام امام صادق علیه‌السّلام اینجا دیگر کم‌کم معنای خودش را پیدا می‌کند. در مسائل حکومتی از یک طرف دقیق‌ترین و ظریف‌ترین مبانی عقلی و توحیدی و اسلامی باید مد نظر قرار بگیرد،

و از طرف دیگر این تدبیری نباید داشته باشد. در مقام عبودیت باید باشد. عملش را باید برای خدا انجام دهد. حالا این کارهایی که دارد می‌کند به نتیجه می‌رسد یا نمی‌رسد، به او مربوط نیست. حالا این عملی را که دارد انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد، به فکر فردا چطور باشد، یک کاری بکنیم، اینجور یک کاری بکنیم، اون جور غلبه بکنیم، حریف را کنار بزنیم، نه این تدبیرهایی که منبعث از نفس و تخیلات نفس است، این تدبیرها در نظام حکومتی اسلام جایی ندارد.

امیدواریم خداوند متعال در فرج آن حکومت واقعی و ولی همه ما امام زمان علیه‌السّلام تعجیل بفرماید و ما را آماده، آماده، امام زمان که را می‌خواهد؟ امام زمان افرادی را می‌خواهد که با همین مرام و با همین مبانی جلو آمدند و حکومت او را قبول می‌کنند، نه با افرادی که داخل در یک احساسات هستند و داخل در یک تخیلات و مبانی. آن که الآن همه ما همین طور هستیم. حکومت امام زمان حکومت حق است و ما باید از خدا بخواهیم که آن مبانی توحیدی و واقعی را قبل از ظهور

حضرت در ما متحقق کند که ما بتوانیم آن منافع و الطاف و آن فایده کامل و فیض کاملی را که حضرت متوجه افراد می‌کند بیش از پیش و بیش از همه ما بتوانیم از آن استفاده کنیم.

اللّهم صل علی محمد و آل محمد